

خواجه نصیر الدین طوسی

بالم آقای مدرسی چهاردهم

- ۴ -

محقق طوسی روشن ترین راهی را که برای رسیدن به جهان جاودانی نشان میدهد دیانت است و گرچه در تمام نوشته های خود دم از استدلال و معرفت میزند اما آشکارا می گوید دانش تنها از ایمان و دین حاصل میشود بلکه برخلاف دسته باب دانش را دیانت میدانند که تنها تسلی دهنده قلبها و روان بخش کالبدی های افسرده است و می گوید هر چه دین حکم کند همان حکم عقل است و دیگری از معتقداتش آنکه در ماوراء طبیعت جهان دیگری است که از دیده ها دور و از نظر کوتاه خردان پوشیده است و بکوه سیاه در آن فرماندار است که همه عالم را بیکدیگر پیوست میدهد و تنها کسانی که چشم باطن دارند آشنا به آن جهان هستند و دسته نام آن قوه را خدا گذارده اند و گروهی طبیعت و برخی دهر نامیده اند و هر یک به فراخور استعداد خود آن را شناخته و ستایش می نمایند و از آراء فلسفی و روحانی وی این اشعار است

رباعی

هر چند همه هستی خود می دانیم	چون کار بذات میرسد حیرانیم
بالجماله بدو ک پیره زلف میمانیم	سر رشته بدست ما و سرگردانیم
اندر ره معرفت بسی تاخته ام	واندر صف عارفان سرافراخته ام
چون پرده زروی دل برانداخته ام	بشناخته ام که هیچ نشناخته ام
آن قوم که راه بین فتادند و شدند	کس را یقین خبر ندادند و شدند
آن عقده که هیچکس نتوانست گشاد	هر یک گرهی بر آن نهادند و شدند

حکیم طوسی بواسطه اطلاعات عمیق که از آیات و حقایق قرآن دست داشت تألیفاتش مشتمل بر لطیف ترین دقایق دینی و شیرین ترین نکته های علمی است و باید اعتراف کرد که ارزش خواجه نه تنها در حکمت و دیانت و

سیاست است بلکه سرچشمه اطلاعاتی است که از برکت پرستش یزدان و توسل به خاندان نوت بدست آورده و بدین وسیله توانست کاخ تشیح را در دوره فترت مستحکم سازد .

حکیم طوسی با آنهمه - بنگ و ستیز و خونریزی‌ها در رکاب هلاکو بود و در تمام کارهای بزرگ ناتار دست داشت با تمام اینها پروانگان دانش‌را حلقه وار دور خود گرد آورده و به انارات علمی و فلسفی و دینی فراغت خاطر را فراهم میساخت و در آن معرکه‌های سیاست و اجتماع از ترویج دیانت اسلامی دریغ نمیداشت و مرد پرهیزکاری بوده و اعتناء به شکوه و جلال مادی نمی کرد چنانکه گوید .

قطعه

اقبال را بقا نبود دل بر او میند
عمری که در غرور گذاری هباود
ور نیست باورت زمن این نکته گوش کن
اقبال را چو قلب کنی لابقا بود
میتوان گفت دراوان جوانی نقشه کمال
مطلوب خود را میکشید و برای
رسیدن به آن اندیشه‌ها میکرد و مطالعه در احوال و اوضاع می نمود و دست
توانای تقدیر او را از مشهد به قهستان و از آنجا به گیلان کشانید و همیشه در
فکر و تدبیر بود و گاهی در شهرها سرگردان و متواری و زمانی در تحت نظر
و توقیف بود تا دست خدائی پشتیبان او گردید و او را از درباریان هلاکو
قرارداد . تاریخ میگوید که پیش از حمله مغول شرق دچار بکمرشته از دردهای
اجتماعی و سیاسی شده بود اختلافات قلمی و زبانی در موضوعات رنگانگ زیاد
میشد و هر یک از دشمنان با تدابیر خود کارهای طرف را فاج ساخته و
بروزگار سیاه اوشادمانی کرده و برای بهبودی جامعه چاره نمی کردند و شیرازه
کشورهای شرقی را مراض وار بریده و در بدبختی و فساد خود دست و پام زدند .
خواجه طوسی که به وحدت مذهبی مترنم بود چاره جز یاری با تانار
ندید تا بتواند خاتمه به این اختلافات داده و بر طبق آرزوهای دیرینه خود
اقدام نموده و دانشمندان را گرامی دارد و اما کن متبرکه اسلامی را از حمله

تاتار محفوظ سازد پس اوقاف سرتاسر کشور مغول را در تحت نظر خود قرار داد و بی‌نویان و دانشوران را نگاهداری نمود و متجاوز از ۴۰۰ هزار جلد کتاب نفیس را از طعمه غرق و آتش مغول نگاهداری کرد و در رسد مراغه کتابخانه بزرگی برای آن کتابها ترتیب داد و قطعاً، مقداری از چهار صد هزار نسخه کتابخانه مراغه که خواجه جمع آوری نموده که از آسیب محفوظ باشد کتاب های فارسی بوده که مقداری از آنها تا کنون باقی مانده است :

سادات علوی که از دست بیداد عباسیان متواری شده و در گوشه و کنار روزگاری به سختی می گذراندند از اقدام خواجه جان تازه گرفته و زندگانی را از سر آغاز نمودند پس شایسته است که محقق طوسی را محور علمی و روحانی عصر مغول دانست چه تنها رادمرد بزرگی بود که توانست با اقدامات سیاسی و علمی خود به هدف مقصود خویش که برهم زدن آشیانه فساد الموت و کعبه مصنوعی عباسی و مقالات فلسفی و خرافات و اوهام دینی بود برسد و بر روی خرابه های مغول کاخ دانش و ایمان را بنا کند و تخم تشیع را در قلب ایرانیان تادوره صفوی سبز و خرم گرداند و بهترین تجلیات روح ایرانی را نمودار سازد .

تنها شخصیت علمی و سیاسی حکیم طوسی دلیل بر بزرگواری و بلندی مقام او نیست بلکه مقامات روحانی و دینی بلندی را داراست که مورد توجه ارباب حقیقت میباشد کتاب اوصاف الاشراف و ادعیه دوازده امام خواجه هنوز مونس مردان راه خدا میباشد که در خلوت که راز باخدای خود بوسیه آنها راز و نیاز دارند .

این دانشمند بزرگ کمال مطلوب خود را که در لباس سیاست و روحانیت جلوه میداد رنگ حکمت و دانش را به آن پوشانید و با شیوه رسا معتقدات دینی و مقاصد سیاست خود را انجام میداد که تا کنون هم تأثیر اقدامات او در عالم اسلامی هویدا است .

روح انسان هر قدر بزرگ باشد بهمان اندازه کارهای او بزرگ است مردان بزرگ بواسطه بزرگی روح خود کارهای بزرگ می نمایند .

حکیم طوسی در زمانی قرار گرفت که هر روز تیره روزیهای بی دری

سرتاسر مشرق را به لرزه انداخته و از کشته‌ها پشته‌ها تشکیل میشد کشته شدن شهریاران و ویران شدن خاندان‌ها و آواره‌گی بزرگان و بد بختیهای دیگران همه شرق را فرا گرفته بود. حکیم طوسی با يك اراده توانا و تدبیر حکیمانه فرمان‌های سیاسی و بزرگی داده و کمال مطلوب خود را با دست تاتار اجرا میکرد این مرد بزرگ کاملاً آشنا به روحیات و مقتضیات عصر خود بود و با تعصب‌های جاهلانه و دو روئی‌ها در نبرد شده و از اختلافاتی که مانند علامه قطب‌الدین شیرازی دامن میزدند سخت بیزاری میجست و به غیر از رسیدن به وحدت ایمان چیزی را جستجو نمیکرد و در جوش و خروش تاتار بازبها کرده و هوش سرشار خود را بکار انداخت تا توانست همه مقامات بزرگ را مانند روحانی ، ملکی ، استادی ، فیلسوفی دارا باشد ، وعظمت و بزرگی خود را بروز داد .

از هنگامیکه در دربار اسماعیلی روزگار می‌گذرانید و دقایق ایام را شماره میکرد تا زمانیکه در دربار هلاکو مشاور گردید و تا زمان مرگ خود در بغداد همیشه بزرگ و محترم بود و مرور ایام هر اندازه بیشتر گردد و تندباد حوادث اوراق تاریخ را بیشتر برهمزند شخصیت محقق طوسی بیشتر آشکار می‌شود و معلوم میشود که کمال مطلوب خواجه نشر دیانت اسلامی بوده و برای رسیدن باین آرزوها کوشید و خدمات شایانی به عالم اسلامی نمود و روان تازه بکالبد جمعیت افسرده اسلامی دمید و سر بزرگی و عظمت روح ایرانی را در بحبوه سیل‌های خون مغول نمودار کرد .

یکی از خصایص روحی حکیم طوسی که هیچوقت نباید آنرا فراموش کرد این است که در تمام نبردهای سیاسی و اجتماعی و علمی و اقدامات برجسته خود هیچگاه در تحت تأثیر دیگران قرار نگرفته و آلت دست دیگران نشده و به شهادت تاریخ همیشه برای اجرای آینده آل خود دیگرانرا دست انداخته و بمنظور خود نایل می‌گشت .

برچیدن خلافت عباسی در آن زمان بزرگترین خدمت ایران بود که وحدت

تازی را برهمزده و وحدت ایمان را جای گزین آن گردانید ، شاید خواجه بغداد تمایل نداشت و به تصور آنکه شاید روزی مرکز بیگانگان گردد رصد ایلیخانی را در مراغه اختیار کرد که تا جنبه ایرانی گری به آن داده و بعدها مورد توجه ارباب معرفت گردد و رنگ بیگانه بخود نگیرد .

گویند بی ادبی ، حکیم طوسی را بنام سگ دشنام داد خواجه در پاسخ او روحیات سگ را بیان کرده و گفت - سگ بامن خیلی تفاوت دارد زیرا که من انسانی هستم ناطق و سگ حیوانی بیش نیست .

راستی این نجات و آزاد منشی شایسته تقدیس و ستایش است هنوز هم حکماء کتابهای فلکی خواجه را مانند شرح اشارات از کتابهای تدریس و مطالعه میدادند و آموزگاران اخلاقی کتاب اخلاق ناصری را از بهترین راهنماهای اخلاقی بشمار می آورند و فلکی ها کتابهای فلکی استاد طوسی را مانند شرح مجسطی گرامی میدارند و فال گیران از رساله رمل او استشهاد می کنند و نقیصه نام خواجه را در کتابهای خود بخوبی یاد میکنند و او را از مشایخ اجازه حدیث می دانند و متکلمین کتاب تجرید او را نیکه گاه گفتار خود قرار میدهند و اهل منطق از تحقیقات منطقی و محقق طوسی مانند اساس الاقتباس بهره ها بر میدارند و بالاخره هر یک از بزرگان دانش این دانشمند بزرگ را پیشوای خود دانسته و به تألیفات او استشهاد میکنند .

حکیم طوسی با آنکه فرصت شعر و شاعری نداشته گاه گاهی برسبیل تفنن ایساتی میسروده که در تذکره ها و کتابهای خطی و چاپی و حواشی بعضی از جنگها و سفینه ها چند بیتی از آن ثبت و ما چند بیت آن را در بالا نگاهشته و اینک چند بیت دیگر برای نمونه بخوانندگان آرمغان ارغوان میشود

رباعی

گر چشم یقین تونه کج مچ باشد	ترسا بگلیسا رود و حج باشد
هر چیز که هست آنچنان می باید	ابروی تو گر راست بود کج باشد

رباعی

چون نقطه اگر ساکن یکجای شوی
از قسمت خویش دست بیرون نبری
چون دایره گر محیط پیمای شوی
گر چون سر پرگار همه پای شوی
نه هر که بود بعشق دیوانه بود
صد قرن بگردد و نگردد پیدا
نی هر مرغ سزای این دانه بود
مردیکه بنفس خویش مردانه بود

رباعی

اون ز مکونات عقل و جان است
زینها چو گذر کنی چهار ارکان است
و ندر بس او نه فلك گردان است
بس معدن و بس نبات و بس حیوان است
ای بیخبر این شکلی مخیم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وین دایره سطح مجسم هیچ است
تو بسته یکدمی و آنهم هیچ است
زان بیش که نور بر ثریا بستند
در کتم عدم بسان آتش بر شمع
این منطقه بر میان جوزا بستند
عشقت بهزار رشته بر ما بستند
پرده‌های چشم

کرد آفریدگار تعالی بفضل خویش
صلب و مشیمه شبگه ز جاجیه و جلید
چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم
بس عنکبوت و بیض و عنب و قرن ملتحم
منم آنکه خدمت تو کنم و نمیتوانم
دل من نمیتوزد بدل تو یار گیرد
توئی آنکه چاره من نکنی و میتوانی
بتو دیگری چه ماند تو بد دیگری چه مانی
خواجہ نصیر الدین طوسی مقولات عشر را در این بیت سروده است
مردی دراز و نیکو در شهر خویش امروز
(جوهر) (کم) (کیف) (اضافه) (متی)

با خواسته نشسته میبکورد خویش فیروز
(ملك) (وضع) (فعل) (انفعال)

قطب الدین شیرازی شاگرد حکیم طوسی مقولات را در این بیت سروده :

گل بهستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود
یک نسیم از کوی جانان خواست خرمتر شکفت
مرتضی مدرسی چهاردهی (فاتمام)